

آموزش زبان انگلیسی در ایران

مسائل و مشکلات

به منظور بررسی نظری برنامه آموزش زبان انگلیسی در ایران از تعدادی از اساتید و صاحب نظران دعوت کردیم در میزگرد غیر حضوری ما شرکت کنند و به یک سؤال ما پاسخ دهند. تعدادی از عزیزان پاسخهای خود را برای ما فرستاده اند که در این شماره از نظراتان می گذرد. در ضمن همین جا از تمامی صاحب نظران که مایلند در این میزگرد شرکت کنند درخواست می کنیم نظر خود را در پاسخ به سؤال میزگرد به صورت موجز برای ما بفرستند. متن نامه ارسالی برای شرکت کنندگان در میزگرد به قرار زیر است:

در حال حاضر زبان انگلیسی در مقطع کارشناسی در سه گرایش تدریس می شود: مترجمی، دبیری، ادبیات. در این سه برنامه فرض بر این است که دانشجویان در دو سال اول، دروسی در جهت تقویت مهارتهای چهارگانه زبان می گذرانند و در این دو سال آنقدر بر زبان تسلط می یابند که می توانند دروس تخصصی گرایش خود را درک کنند. به عبارت دیگر، هدف دروس دو سال اول، آموزش زبان و در دو سال دوم، آموزش مطالبی دیگر از طریق زبان است.

این فرض را از جهت نظری و عملی چگونه ارزیابی می کنید؟ بنده معتقدم که حتی در شرایط مطلوب دو سال برای یادگیری زبان خارجی در حدی که بتوان آن را وسیله ای برای یادگیری مطالبی تخصصی قرار داد کافی نیست و زبان را باید جدا از هر گرایشی به عنوان موضوعی مستقل در سطح کارشناسی تدریس کرد. با این کار هم دانش زبان آموز از زبان (proficiency) عمق پیدا می کند و هم زبان آموز در یادگیری زبان و یادگیری دروس تخصصی دچار ناکامی نمی شود و دوره چهار ساله آموزش زبان برای او دوره ای شیرین و مفید خواهد بود. در دفاع از این نظریه باید گفت:

۱- جمع دو برنامه آموزش زبان و مترجمی انگلیسی در یک برنامه نه آموزش زبان است و نه آموزش ترجمه و ناموفق بودن برنامه تربیت مترجم در سی سال گذشته بهترین گواه این مدعاست. در این برنامه فرض بر این است که مترجم بودن یعنی آشنا بودن به زبان انگلیسی. دانشجویان این رشته،

علاوه بر اینکه در دو سال اول به قدر کافی با زبان آشنا نمی‌شوند. در بدو ورود به این رشته ویژگیهای لازم برای مترجم بودن را نیز احراز نمی‌کنند. از جمله این ویژگیها عبارات است از داشتن ذوق و استعداد نویسندگی، آشنایی با زبان و ادبیات فارسی فراتر از حد معمول، تیزهوشی و قوه استنباط، علاقه به ترجمه و داشتن روحیه محققانه، داشتن اطلاعات عمومی وسیع و داشتن ذوق و شوق مطالعه و غیره.

۲- گرایش ادبیات بیش از گرایش مترجمی هم برای دانشجوی و هم برای استاد ناکام‌کننده است. دانشجوی فقط پس از دو سال انگلیسی خواندن باید شعر انگلیسی، رمان، نمایشنامه، نقد ادبی، تاریخ ادبیات انگلیسی و غیره بخواند در حالی که نه آنقدر انگلیسی می‌داند که این متون را مستقیماً بخوند و درک کند و نه از تحلیل ادبی طر فزی می‌بندد چون زمینه ادبی ندارد و از آنجا که با ادبیات بومی نیز آشنا نیست نمی‌تواند ادبیات انگلیسی را به درستی ارزیابی کند. بنابراین دلایل زبانی و فرهنگی فوق، امروزه عموم صاحب‌نظران آموزش زبان در محبظهای غیرانگلیسی بر این باورند که در برنامه آموزش زبان، ادبیات نباید هدف بلکه باید وسیله باشد یعنی نمونه‌های ادبی فقط باید به عنوان مواردی از کاربرد خاص زبان تجزیه و تحلیل شود.

۳- گرایش دبیری از دو گرایش فوق به هدف اساسی آموزش زبان یعنی آموزش مهارت‌های چهارگانه نزدیک‌تر است. با این حال، معلم باید قبل از هر چیز بر مهارت‌های چهارگانه تسلط نسبی داشته باشد. اگر بجای آموزش زبان، ذهن دانشجوی را از مفاهیم و نظریه‌هایی در مورد آموزش زبان پر کنیم، مخصوصاً با توجه به اینکه بین تئوری و عمل در دبیرستان‌های ما فاصله‌ای عظیم افتاده است، از او معلم خوبی نساخته‌ایم.

۴- گفتیم که دانشجوی در دوره چهار ساله تحصیلی خود در رشته زبان انگلیسی باید تا حد امکان بر مهارت‌های چهارگانه زبان تسلط پیدا کند. اکنون این سؤال پیش می‌آید که ادبیات انگلیسی و ترجمه را چگونه باید آموزش داد. در مورد ترجمه، باید بین آموزش ترجمه به عنوان وسیله آموزش زبان و آموزش ترجمه به عنوان هدف نمایز قایل شد. (ر.ک. ترجمه، آموزش زبان و تربیت مترجم، مترجم، شماره ۲۸) چنانکه گفتیم، این نمایز در مورد درس ادبیات نیز صادق است. با این ترتیب دروس ترجمه و ادبیات را به شرط آنکه هدف نباشند می‌توان در برنامه آموزش زبان گنجانید. اگر هدف، تربیت مترجم و آموزش ادبیات است، باید نخست مخاطبان این دو رشته را تعریف کرد. هر دانشجوی با هر میزان استعداد و سواد انگلیسی نمی‌تواند به این دو رشته وارد شود. ادبیات و ترجمه باید در مقطع کارشناسی ارشد تدریس شده و دانشجوی پس از احراز شرایط لازم پذیرش شود. بدین ترتیب هم حرمت ادبیات را نگه داشته‌ایم و هم حرمت ترجمه را و هم از بروز احساس ناکامی که در میان دانشجویان و اساتید گرایشهای مختلف زبان انگلیسی احساسی عام است جلوگیری کرده‌ایم و می‌توانیم امیدوار باشیم که فارغ‌التحصیلان با دانشی بیشتر از گذشته وارد بازار کار شوند.

دکتر لطف‌الله یارمحمدی

دانشگاه شیراز



بسیار خوشحالم که مجله وزین مترجم باب بحث در میزان کارآیی سه گرایش دبیری، ادبیات و مترجمی را در مقطع کارشناسی زبان انگلیسی گشوده است. من هم در زیر به اجمال به محورهای کلی بحث می‌پردازم:

۱. مقدمه

استنباط من این است که اغلب ما قبول داریم که برای ورود به هر یک از حوزه‌های آموزش زبان، ادبیات و مترجمی دانشجو باید در حد لازم مهارت‌های پایه زبان را فرا گرفته باشد و به حد مطلوب (یا بسندگی که باید به‌طور عینی تعریف شود) در تلفظ، درک مطلب، روانی و سلاست در گفتن و نوشتن و کاربرد واژگان لازم رسیده باشد. در مورد آموزش زبان من هنوز به یاد دارم که در دست ۲۵ سال پیش در کنفرانسی در لندن دکتر رابرت لی که سالیان دراز سردبیری مجله *ELT* را بر عهده داشت گفت:

Teaching good English badly is better than teaching bad English well.

در مورد مترجمی نیز وضع از این بهتر نیست. از قدیم گفته‌اند که علاوه بر صفات دیگر، مترجم خوب باید سه صفت کلی داشته باشد. یکی اینکه زبان خارجی را خوب بداند، دیگر اینکه با زبان مادری انس داشته باشد و سوم به حوزه مطلب مورد ترجمه تسلط کافی داشته باشد. (طبیعی است که الفاظ خوب، انس و کافی نیاز به تعریف رفتاری دارند.) دانشجوی ادبیات نیز باید معلومات زبانی خوبی داشته باشد و گرنه نمی‌تواند ظرایف و زیباییهای آثار ادبی را بفهمد.

نتیجه منطقی توضیح بالا این است که یادگیری زبان پایه قبل از ورود به حوزه‌های ادب، ترجمه و آموزش الزامی است.

۲. بحث و بررسی

در توضیحات بالا مشکلی نداشتیم. مشکل از آنجایی شروع می‌شود که پرسیم حالا چه باید کرد؟ پاسخ به این سؤال به هیچ وجه ساده نیست. شاید بهتر باشد پرسیم که برنامه کنونی چگونه به این صورت درآمده است. من مشابه آن را در جاهای دیگر سراغ ندارم. رشته‌ها در دانشگاه‌های معتبر در سطح کارشناسی معمولاً به مرحله تخصص نمی‌رسد. ممکن است مثلاً برای مترجمی مدارس حرفه‌ای مخصوصی پیدا کنید که معمولاً خارج از راه و رسم مرسوم دانشگاهی عمل می‌کنند. مدارس تعلیم و

تربیت نیز ویژگی‌های خود را دارند و ما در اینجا فرست پرداختن به این جهات را نداریم. البته در نظام‌های واحدی در همان سطح کارشناسی چهار سانه نیز در جاهایی مثلاً آمریکا دانشجو قدرت مانور زیادی دارد و تحت عنوان دروس اختیاری (که کم هم نیستند) دانشجو می‌تواند به زمینه‌های مورد علاقه یا متناسب با توانایی خود بیشتر توجه کند. اما درجه‌ای که می‌گیرد همان لیسانس زبان انگلیسی یا زیست‌شناسی یا ریاضی ... است.

برنامه‌ای که ما برای رشته زبان داریم کاملاً دست‌پختِ خانگی است (که خود از جهاتی امتیاز مثبت دارد). این امر منحصر به رشته ما نیست. شنیده‌ام در رشته‌های دیگر نیز تاحدی همینطور است. با اینکه این برنامه‌ها محصول کار مدرسان خود هستند و در تهیه آن زحمت زیادی کشیده نشده (و البته تجربه‌هایی هم به دست آمده که مغتنم بوده و هست اولی در عین حال مشکلات زیادی هم برای ما فراهم آورده است. نمونه‌اش همین سؤالی است که هم اکنون مطرح است و داریم بحث می‌کنیم.

بررسی فعالیت‌های کمیته‌های برنامه‌ریزی از آغاز تا به حال می‌تواند برای ما بسیار جالب باشد. بنده خودم مدت‌ها در کمیته برنامه‌ریزی زبان انگلیسی مشارکت داشتم ولی در نیمه‌راه به علت بُعد مسافت و مشکلات ایاب و ذهاب و گرفتاری‌های درسی، عمده زحمت بر دوش همکاران تهرانی افتاد. همانطور که گفته شد فعالیت‌های برنامه‌ریزی برای ما مواهبی داشته است که من به آنها نمی‌پردازم. در زیر تنها سه مورد از موارد مشکل آفرین بسنده می‌کنم و بر این اساس تجزیه و تحسین خود را انجام می‌دهم و نتیجه‌گیری می‌کنم.

الف. تغییر بسیار مهمی که در طول برنامه‌ریزی اتفاق افتاد این بود که برنامه‌ها از حالت واحدی خارج شد. برنامه‌های ما در ظاهر واحدی هستند ولی در واقع باید آنها را درسی - نیمسالی بنامیم. برنامه واحدی الزاماتی دارد. یکی از آن الزامات، پویایی و متغیر بودن برنامه درسی دانشجویان است. در برنامه‌های کنونی ما همه چیز به صورت نیمسالی تثبیت شده است. در قدیم برنامه‌های ما درسی - سالی بود. اکنون درسی - نیمسالی شده و در سها هم شماره پیدا کرده‌اند. این دیگر نظام واحدی محسوب نمی‌شود. ما در پیاده کردن نظام واحدی در دانشگاه‌ها موفق نبودیم. این که موفق نبودیم، خود یک بحث دانشگاهی است که من درباره آن مطالبی تهیه کرده‌ام که در جای دیگر باید به آن پرداخت.

چند سال پیش وقتی داستند برنامه نظام جدید آموزش و پرورش را بر اساس واحدی تهیه می‌کردند در جلسه‌ای این مطلب در شیراز مورد بحث قرار گرفت. من در همان موقع هشدار دادم و گفتم که نظام واحدی الزاماتی را می‌طلبند و ترتیب و برنامه‌ریزی بسیار منسجمی لازم دارد و اعمال آن در دانشگاه‌ها موفقیت‌آمیز نبوده است. آموزش و پرورش به مراتب حساس‌تر و پیچیده‌تر و گسترده‌تر از دانشگاه است. ولی به هر حال نظام جدید واحدی به اجرا گذاشته شد. اما امسال خواندیم و شنیدیم که وزیر محترم آموزش و پرورش کل نظام واحدی را در آموزش و پرورش برچیده است.

در هر حال مختل شدن نظام واحدی و تثبیت برنامه‌ها و به اصطلاح فیکس (fix) شدن در سها تبعات زیادی داشت که عن‌قریب به آن خواهیم پرداخت.

ب: نکته دوم اینکه در نظام واحدی که در آغاز در دانشگاه شیراز پا گرفت، عموم دروس بخصوص در رشته ماسه واحدی بودند. طبیعت درسه‌ها چنین اقتضا می‌کند و باید هم چنین باشد. ولی ما هر چه به دفعات مختلف برنامه‌های با دروس سه واحدی به تهران فرستادیم به دو واحدی تبدیل شد. این امر بیش از آنچه تصور می‌رفت و می‌رود به برنامه‌ها لطمه زد. هنوز هم کسی عنایت کافی به این نقص بسیار بزرگ ندارد. وقتی علت را از همکاران تهرانی پرسیدم گفتند تهران با شهرستان فرق می‌کند. درس دو واحدی را می‌شود در یک جلسه ارائه داد و در هفته یک‌بار به دانشگاه آمد، ولی اگر سه واحدی باشد سه بار آمد و شد لازم دارد. البته اساس منطقی این استدلال رانفی نمی‌کنم. متتها برنامه ما بیش از پیش مدرس-مدار (teacher-centered) شده که در زیر باز هم به آن اشارت خواهد رفت. این امر ما را مجبور کرد که تعدادی از درسهای سه واحدی را دو تکه کنیم و دو درس دو واحدی درست کنیم و در بعضی موارد سه تکه هم شده است. از این رهگذر مقداری تورم واحد ایجاد شد.

ج: نکته سوم اینکه برنامه‌هایی که در کمیته‌های برنامه‌ریزی ستاد انقلاب فرهنگی نوشته شد به دست خود مدرسان و معلمان انجام گرفت. این امر با اینکه امتیازاتی دارد دو ایراد عمده بر آن وارد بود. یکی اینکه بیشتر نظر مدرسان در آن لحاظ می‌شد. در حالی که امروزه در محافل علمی مشرب دانشجو-مدار (learner-centered) را بیشتر در آموزش اساس کار قرار می‌دهند. یادگیرنده مصرف‌کننده کالا محسوب می‌شود. در تنظیم برنامه باید تواناییها، و به خصوص نیازهای او را در نظر بگیریم. امروز تجزیه و تحلیل نیازها (needs analysis) به عنوان یک دیسیپلین در دوره‌های بعد از لیسانس تدریس می‌شود و از شاخصهای اساسی برنامه‌ریزی محسوب می‌گردد. البته نمی‌توانیم بگوئیم که خود معلمان و دست‌اندرکاران هم تصویری از نیازهای دانشجویان و مملکت و تواناییهای آنان در ذهن ندارند. ولی در امر برنامه‌ریزی مملکتی باید به طریق علمی و نظام‌مند با این مسائل برخورد شود و تنها به شهود و اشراق اکتفا نشود. توضیح اینکه وقتی برنامه قالبی و ثابت و نیمسالی یا سالی تنظیم و برای تمام کشور یکنواخت در نظر گرفته شود، طبعاً اعمال نیاز دانشجو و در نظر گرفتن ویژگیهای فردی و منطقه‌ای نیز با مشکل روبرو خواهد شد.

ایراد دیگر اینکه هر مدرس و استاد دانشگاهی الزاماً برنامه‌ریز نیست. برنامه‌ریزی آموزشی آن هم برای کل کشور راه و رسمی دارد. دیسیپلینی دانشگاهی است و نیاز به تخصص دارد. البته ایده‌آل است که مدرسان به برنامه‌ریزی آموزشی حداقل در سطح عملی و قوف داشته باشند. مادر این زمینه کارگاههای آموزشی متعددی ارائه داده‌ایم تا مدرسان دانشگاه با برنامه‌ریزی آموزشی نیز آشنا شوند، ولی نمی‌شود از آنها انتظار داشت که برنامه‌ریز حرفه‌ای باشند. استادان باید نظرها، دیدگاه‌ها و برداشتهای خود را درباره نیازها، اهداف، محتوای برنامه‌ها و دروس ارائه دهند. آنگاه این اطلاعات دستمایه برنامه‌ریزان آموزشی قرار گیرد و برنامه‌نهایی و تفصیل دروس و اجزای آن مشخص گردد. اکنون خواننده این سطور خود بخوبی می‌تواند نتیجه بگیرد که چرا وضع کنونی به گونه‌ای است که می‌بینیم. تثبیت شدن برنامه‌ها

به صورت درسی - نیمسال‌ی و در نتیجه از دست رفتن موقعیت ارائه دروس موازی و اختیاری و تبدیل عموم دروس به درسهای دو واحدی و در نتیجه تقسیم دروس سه واحدی به دو درس دو واحدی و تبعات آن موجب شد که تورم واحد پیدا کنیم. به این معنی که دروسی که فکر می‌شد ارائه آن مفید است و استاد و مدعی آن هم موجود است روی زمین ماند و جایی در برنامه نماند که بتوان آن دروس را در آن گنجاند. چون راه واحدی که پویایی دارد بسته شد و از طرفی دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری نیز دایر نشده بود که بتوان دروسی را در دوره‌های بالاتر ارائه داد، راهی دیگر باقی نمی‌ماند جز اینکه یک رشته را به سه گرایش تقسیم کنیم و در سطح کارشناسی به سوی تخصص حرکت کنیم تا جا برای درسهای زمین‌مانده نیز باز شود. و باز چون برنامه ما صرفاً مدرس - مدار بود طبعاً مورد تأیید خود مدرسان قرار گرفت.

وقتی کار به اینجا رسید، برای رفع نسبی این نقیصه، بنده طرحی تنظیم کردم و از طرف دانشگاه شیراز به کمیته برنامه‌ریزی ارائه دادم. خلاصه آن از این قرار بود که کلیه دانشجویان سه گرایش در دو سال اول به طور فشرده در مهارتهای پایه تعلیم ببینند و آنگاه در پایان نیمسال چهارم در یک امتحان بسندگی شرکت کنند. امتحان بسندگی هم البته به طور رفتاری در بخشهای مختلف مهارتی تعریف شده است. هر کس در امتحان بسندگی امتیاز مطلوب را بیاورد به گرایشهای تخصصی هدایت می‌شود. هر کس قبول نشد یک نیمسال دیگر به او فرصت داده خواهد شد تا باز در کلاسهای فشرده بیشتر شرکت کند و برای بار دوم در پایان نیمسال پنجم امتحان بدهد. اگر قبول شد که فیها و اگر نشد به او بر اساس ضوابطی مدرک فوق دیپلم بدهند و او را از جریان خارج کنند.

البته این طرح مفصل و شامل جزئیات بسیار است. این طرح پیشنهادی در مراحل اولیه کمیته‌های برنامه‌ریزی به تصویب رسید ولی در مراحل بالاتر رد شد. رد شدن آن غیر منتظره نبود، چون طرح اساساً دانشجو - مدار و بسندگی - بنیاد (competency-based) است. بنابراین ما ماندیم با آنچه که ملاحظه می‌فرمایید.

با این تجزیه و تحلیل اجمالی بخوبی روشن خواهد شد که دستیابی به یک نظام آرمانی اصلاً کار ساده‌ای نیست. منتها مشکل بزرگ ما این است که بفهمیم مشکل ما چیست. من فکر می‌کنم که این تجزیه و تحلیل ما را در فهم مشکل یاری خواهد کرد. ولی به هر حال نکات زیر اجمالاً قابل ذکر است:

۱. اکنون که دوره‌های تخصصی در سطوح کارشناسی ارشد و دکتری دایر کرده‌ایم دیگر وجود گرایشهای تخصصی مترجمی، آموزش زبان و ادبیات در سطح کارشناسی محملی ندارد.

۲. باید دید ما چرا در زمینه نظام واحدی موفق نشدیم و اکنون آیا ارزش دارد و می‌توانیم آن نظام را احیا کنیم، با توجه به اینکه اعمال نظام واحدی مستلزم بکارگیری نظم و دقت ویژه‌ای است.

۳. درسهای تکه پاره شده را روزی باید به هم دوخت و به طور جامع عرضه کرد. باید دید چگونه می‌شود

مشکلات عملی آن را برطرف کرد.

۴. و بالاخره مهمتر از همه اینکه ما نیاز دانشجویان را جدی بگیریم و جهت برنامه‌ها را تا حد ممکن عوض کنیم و از برنامه‌ریزان متخصص نیز بهره بگیریم. این مطلب بسیار مهم است و در زمینه آن باید مقاله‌ها و کتابها نوشت و بحث بیشتر آن در این مختصر نمی‌گنجد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۳. تکمله

در پایان این گفتار کوتاه مایتم بر نکته‌ای تأکید کنم به مصداق قول معروف عیب او جمله بگفتی هنرش نیز بگویی. با تمام نارساییهایی که در برنامه‌ریزی و جهات دیگر آموزش زبان داشته‌ایم و داریم، می‌بینیم که دانشجویان و دانش‌آموزان این کشور در فراگیری زبان نسبت به مردم ملل دیگر (چون ژاپنی‌ها، کره‌ای‌ها، عربها، ...) برتری دارند. البته در مورد این ادعا من داده‌های عینی ندارم و آنچه گفتم صرفاً احساس شخصی و نظرات جسته و گریخته دیگر همکاران است. ایرانیان بخصوص از نظر فراگیری تلفظ، تقلید، حرکات، سکنات و رفتار اهل زبان که بخشی از فرهنگ‌پذیری (acculturation) محسوب می‌شوند در بین مردم دیگر ملل سرآمد هستند. استادان و مربیان متعدد و برجسته زبان که مادر داخل و خارج کشور داریم بهترین گواه در اثبات این ادعاست. به تاریخ هم که نگاه کنیم می‌بینیم بزرگترین زبان‌دانان و دستوردانان زبان عرب ایرانی بوده‌اند. برای چرایی مفروضات خود توجیهاتی دارم که بیشتر فرهنگی است. طبعاً تحقیقات نظام‌مند لازم است تا میزان صحت و سقم این مفروضات را روشن کند. سه مورد از این موارد در زیر آورده می‌شود:

۱. در این کشور چندزبانگی اصل است نه فرع. آمار دقیقی در دست نداریم، ولی به عینه می‌بینیم که اکثر فرزندان این مملکت دو زبانه یا چندزبانه هستند (در اینجا فعلاً تفکیکی بین گویش و زبان قائل نمی‌شویم).

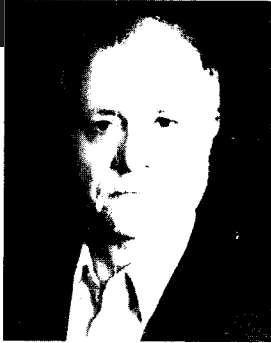
۲. این مملکت محل عبور و تهاجم انواع اقوام و فرهنگهای مختلف و در نتیجه محل برخورد افکار، عقاید و جهان بینی‌های گوناگون از زمانهای قدیم تا به امروز بوده است. لذا درجه فرهنگ‌پذیری مادر آشتی با پدیده‌های نو بسیار بالاست. به همین دلیل مادر مقایسه با بسیاری از فرهنگها (مثلاً هندوها) چندان سنت‌گرا نیستیم. این خود پذیرش فرهنگ و زبان جدید را طبعاً ساده‌تر می‌کند.

۳. با توجه به موقعیتهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، انگیزه یادگیری زبان خارجی در میان مردم ایران فوق‌العاده زیاد است. وجود این همه مدارس خصوصی خود گواهی بر این مدعاست.

امیدواریم که دست‌اندرکاران آموزش کشور، استادان و معلمان بتوانند هر چه بیشتر مقدمات و ترتیبات بهتر بهره‌گیری از این استعداد را فراهم آورند. □

دکتر مجدالدین کیوانی

دانشگاه تربیت معلم



مسائل و درد دل‌هایی که در اقتراحیه خود طرح کرده‌اید، اگر اشتباه نکنم، در این پرسش خلاصه می‌شود: "آیا تقسیم چهار ساله زبان در دوره کارشناسی به دو مرحله - دو سال تدریس زبان به معنای اخص و دو سال تدریس دروس تخصصی یکی از سه گرایش دبیری، مترجمی و ادبیات انگلیسی - راه به جایی می‌برد یا نه؟" و البته به نظر می‌رسد پاسخ منفی خود را به این پرسش داده‌اید!

به عقیده من علت ناکام ماندن برنامه سه گرایشی زبان عمیق تر از تقسیم شدن آن به دو دوره عمومی و تخصصی است، چه عوامل

دیگری که در اجرای این برنامه دخیلند به گونه‌ای است که اگر برنامه را به شکلی هم که شما پیشنهاد کرده‌اید ارائه کنند، تردید دارم نتیجه در آن حد که شما را خرسند کند بهبود یابد. تحقق هدفهای آموزشی در هر جامعه دو وجه دارد: (۱) طرح برنامه‌های مناسب و سنجیده، (۲) گزینش افراد قابل برای اجرای این برنامه‌ها.

۱. برنامه‌ای را مناسب و سنجیده می‌گوییم که مستقیماً و فقط بر اساس نیازهای حقیقی و ضروری جامعه تدوین شده و از هر نوع آرمان‌گرایی، واقعیت‌گریزی و ملاحظات غیر آموزشی به دور باشد. برنامه‌هایی از این دست مستلزم تخصص، تجربه، اهلیت، عشق و فداکاری، صرف وقت و اندیشه و بررسبهای آماری است. متأسفانه در برنامه‌ریزی‌های آموزشی - چه در سطح دبستان و دبیرستان و چه در سطح دانشگاه - همیشه تمام این شرایط جمع نیست. همیشه از متخصصان، با تجربه‌ها و "دست‌اندرکاران" استفاده نشده؛ صبر و حوصله کافی و آینده‌نگری واقع‌بینانه در سامان‌بخشی برنامه‌ها به کار نرفته، تقریباً هیچ‌گاه اهداف و ابعاد این برنامه‌ها با توجه و هماهنگی با آنچه جامعه می‌طلبد تنظیم نشده است. شتابزدگی، سرهم‌بندی، تصمیمات بسیار مقطعی و بی‌بهره از مال‌اندیشی لازم و بی‌اعتنایی به تحقیقات میدانی و عدم استفاده از آمارگیریهای واقع‌گرایانه علی‌العموم از آفات برنامه‌ریزی‌های آموزشی ما بوده است. مثلاً در همین بیست و اندی سال اخیر برنامه‌های رشته زبان دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد چندین و چند بار تغییر کرده است، ولی هیچ‌گاه معلوم نشد که آنچه پیش از تغییر وجود داشت چرا چنان بود و آنچه پس از تغییر پدید آمد چرا چنین شد! هر تغییر تا اندازه زیادی متأثر از نظرات شخصی، مصلحت‌اندیشی‌های خودی و بویژه رشته تحصیلی آقایان و خانمهای ارجمندی بوده که در فلان دوره خاص به کمیته‌های برنامه‌ریزی دعوت شده‌اند. این عزیزان غالباً پر مشغله و صاحب یک سر و هزار سودایند (ساعات تدریس بیش از حد معقول، راهنمایی پایان‌نامه‌های متعدد در هر نیمسال، تدریسهای

بین شهری، شبانگاهی و ظهرگاهی (۱)، عضویت در شوراهای کمیته‌های رانگارنگ، مسؤولیتهای اداری گوناگون و غیره)، و بنابراین فرصتی برای تأمل در آنچه پیشنهاد می‌کنند یا به آنها پیشنهاد می‌شود ندارند؛ و برای آنکه قضیه کیش پیدا نکند و طی دو سه نشست برنامه تنظیم و آمادهٔ ابلاغ به دانشگاهها شود، حتی گاه بر خواسته‌های بحق خود پای نمی‌فشارند. استعلامهایی هم که در دانشگاهها می‌شود معمولاً با همان شتابزدگی و کم‌حوصلگی واپس فرستاده می‌شود. به هم ریختن برنامه‌های موجود، کم و زیاد کردن واحدها، و کاستن یا افزودن پاره‌ای از دروسها در متن چنین شرایط شتابزده و بدون دلایل موجه که نتیجه تحقیقات حساب شدهٔ آماری و پی‌گیریهای مستمر باشد، برنامهٔ سودمندتر و کارسازتری به بار نمی‌آورد. برنامهٔ پیشنهادی جدید هم دیر یا زود به سرنوشت برنامهٔ پیشین گرفتار می‌شود، چون ظاهراً در بهتر شدن وضع و ارتقای کیفیت آموزش زبان تأثیر چندانی نداشته است. هنوز شنیده نشده که مسؤولان برنامه‌ریزیها، گروهی را رسماً مسؤول پی‌گیری گام به گام مصوبات خود کرده باشند تا ببینند این برنامه‌ها و افعا در عمل چگونه بوده است. اگر وزارت آموزش عالی و برنامه‌ریزان پر مشغله وقت این قبیل پی‌گیریها را ندارند - که معمولاً ندارند، یا آن راز و وظایف خود نمی‌دانند - متأسفانه همکاری هم که در دانشگاهها مجری این برنامه‌ها هستند و در مقامی قرار دارند که می‌توانند دربارهٔ نحوهٔ اجرای برنامه‌های ابلاغ شده، و علت توفیق یا شکست آن، پروژه‌هایی تحقیقی اجرا کنند یا سرپرستی آن را به عهده بگیرند، کمتر در این اندیشه هستند. یکی از فرصتهای ارزنده‌ای که برای این منظور در اختیار این نوع همکاران است، پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری است. پایان‌نامه‌نویسی در دانشگاههای ما کم‌کم به صورت یکی از کارهای خرج‌تراش کم‌فایده و غالباً بی‌فایده در آمده است. اکثر پایان‌نامه‌ها چیزی جز تکرار کارهای قبلی، رونویسی و کارهای غیر اخلاقی کلیشه‌ای نیست، و مخصوصاً بدون ذره‌ای توجه به نیازها و واقعتهای آنچه در دبیرستانها و دانشگاهها می‌گذرد، اجرامی شود. روز به روز از خلاقیت، اصالت و سودمندی این قبیل به اصطلاح "تحقیقات" کاسته می‌شود. بیشتر این پایان‌نامه‌ها فی الواقع در حکم همان چاههای سفارشی حاج میرزا آقاسی است که اگر آبی برای نظام آموزشی ما ندارد برای کسانی نانی دارد!

۲. من با نظر شما کاملاً موافقم که گرایشهای سه گانه - مخصوصاً ادبیات انگلیسی و مترجمی - بهتر آن است که به مقطع کارشناسی ارشد و بالاتر محدود شود. اما چنانچه استادان و دانشجویان چنان مقطع بالاتری از قبیل بعضی کسانی باشند که در حال حاضر پایگاه و لای تعلیم و تعلم را در دانشگاهها اشغال کرده‌اند، باز به مطلوبمان نخواهیم رسید. مقاطع را اسماً بالا بردن، بدون آنکه کیفیت کار را ارتقا بخشیم، فقط موجب می‌شود که به ناحق گروهی را صاحب عنوانهای دهن پرکن - ولی بی‌مسئای - فوق‌لیسانس و دکتری کنیم و بس! امروزه هم که می‌بینیم عده‌ای، برای آنکه در مسابقهٔ بردن امتیازات گوناگون، در عرصهٔ "علم" و حیثیت دانشگاهی هم عقب نمانند به همین عنوان راضی‌اند چون از امتیازات و "مزایای قانونی" آن بی‌نیازند!! بعضی از صاحبان دیپلمهای سالهای پیش را با لیسانس داران

امروز مقایسه کنید و ببینید "تفاوت ره از کجاست تا به کجا" معنای باب کردن درس پیش دانشگاهی هیچ نیست جز اعتراف به اینکه ما دانشجویانی را به دانشگاه راه می‌دهیم که علی‌الاصول نباید به دانشگاه بیایند! متأسفانه، این قبیل کلاسها هم، ظاهراً چون نامش پیش دانشگاهی است و اغلب نمره‌ای برای آن منظور نمی‌شود. چندان جدی گرفته نمی‌شود و دانشجویان همان ضعف سواد قبلی به کار ادامه می‌دهند البته انتظار معجزه هم از این‌گونه کلاسها نمی‌توان داشت.

در پایان نکته‌ای را در مورد دوره‌های مترجمی باید اضافه کنم. قدیمی‌ها می‌گفتند "یک ده یک حمام می‌خواهد و یک حمام هم یک بوق!" مگر یک کشور به چند مترجم نیاز دارد که دانشگاه‌های ما، مخصوصاً از نوع "آزادش" این همه مترجم تولید می‌کنند. آن نیز با این کیفیت؟ این را می‌گویند بی‌برنامگی و اعمال نظرهای غیر علمی و غیر آموزشی. این را می‌گویند بی‌اعتنایی به صاحب‌نظران دلسوز و قطع رابطه مطلق بین آنچه جامعه بدان محتاج است و آنچه در دانشگاه می‌گذرد. بنده پیشنهاد می‌کنم به جای کلاسهای متعدد مترجمی در سراسر کشور و اتلاف نیرو و سرمایه، و دادن مدرک مترجمی به انبوه جوانانی که قبلاً تصور مترجم شدن را هم نمی‌کرده‌اند و فعلاً هم کاری برای آنان وجود ندارد، فقط در یکی دو دانشگاه در تمام کشور دوره‌های کارشناسی ارشد مترجمی تأسیس شود و از میان زبده‌ترین و مستعدترین دانش‌آموختگان کارشناسی، شمار معدودی را که واقعاً به مترجمی عشق می‌ورزند برگزیده، و به هدایت کسانی که در نظر و عمل مترجم‌اند برای شغل مترجمی — نه همه در همه رشته‌ها بلکه هر گروه در رشته‌ای واحد یا رشته‌های سخت به هم مرتبط — تربیت شوند. □

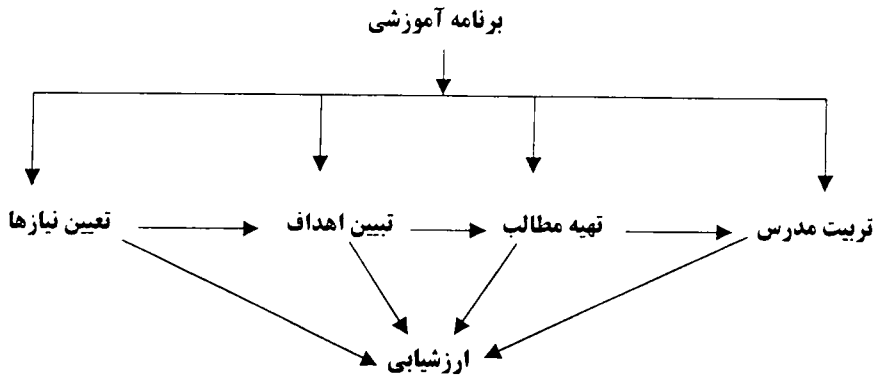
دکتر حسین فرهادی

دانشگاه علم و صنعت ایران

از اینکه مسؤول محترم مجله مترجم فرصتی در اختیار این جانب قرار دادند تا در بحث مربوط به آموزش زبان در دانشگاه‌های کشور شرکت کنم بسیار سپاسگزارم. البته بجا بود که این مسؤلیت به دوش اساتید این جانب گذاشته می‌شد. با این حال، تا جایی که مضاعت علمی و تجربه این جانب اجازه می‌دهد سعی خواهم کرد ابعاد این مسأله را بحث کنم. لکن با توجه به نوع سؤالات که نیاز به پاسخهای دقیق و طولانی دارد، که مسلماً از حوصله این مقوله کوتاه خارج است، رعایت اختصار کلام در بعضی از موارد اجباری به نظر می‌رسد.

هر برنامه آموزشی دارای مجموعه‌ای از عوامل بنیادی است که تقریباً مستقل از مکان و زمان عمل می‌کنند. این عوامل بنیادی شامل تعیین نیازها، تهیه مطالب، تربیت مدرس، و سیستم ارزشیابی می‌باشد.

ارتباط تنگاتنگ این عوامل در نمودار زیر مشخص شده است.



نمودار فوق مشخص می‌کند که عوامل مؤثر در یک برنامه آموزشی رابطه تعاملی دارند، بدین معنا که نامشخص بودن نیازهای آموزشی منجر به مبهم بودن اهداف خواهد شد. نداشتن اهداف معین نیز بدون تردید بر روی مطالب تهیه شده اثر نامطلوب خواهد داشت. به طور مثال، اگر نیاز جامعه دانشگاهی در حال حاضر به توانایی خواندن و درک مطلب باشد و اهداف آموزشی در تقویت این مهارت تعیین شده باشند، تهیه مطالب نیز مسلماً در جهت رسیدن به این هدف خواهد بود و مدرسان مربوطه برای تدریس این مهارت آموزش خواهند دید و نهایتاً نظام ارزشیابی برای تعیین میزان توانایی دانش‌آموختگان در این مهارت خاص طراحی و اجرا خواهد شد. از طرفی، عدم هماهنگی بین هر کدام از این اجزاء نتیجه نامطلوبی در بر خواهد داشت.

در همان مثال، اگر نیازها تعیین نشود یا تنها به طور صوری ذکر گردد و اهداف هم مشخص نباشد مطمئناً مطالب تهیه شده در جهت دست یافتن به اهداف نمی‌تواند مؤثر افتد. چون مدرسان هم برای اهداف تربیت نشده‌اند نهایتاً نظام ارزشیابی تواناییهای مورد نظر را نخواهد سنجید و نتیجه مطلوب از آموزش گرفته نخواهد شد.

بنابراین، برنامه‌های کارشناسی به طور اعم و رشته‌های مربوط به زبان به طور اخص نمی‌توانند خارج از معیارهای علمی به موفقیتی دست یابند. رشته‌های مربوط به زبان به دلایل متفاوت از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. اولاً در رشته زبان، وسیله تدریس و هدف تدریس، زبان خارجی است در صورتی که در سایر رشته‌ها وسیله تدریس و هدف تدریس متفاوتند. در رشته‌های غیر زبان وسیله تدریس، زبان مادری دانشجویان است و تمرکز استاد و دانشجو بیشتر روی اهداف تدریس است تا وسیله تدریس. ثانیاً، توجه به مسائل فرهنگی که زائیده یادگیری یک زبان بیگانه است کار تدریس زبان را مشکلتر و حساستر از سایر مواد درسی کرده است.

حال با توجه به نمودار ارائه شده، اولین قدم برای بررسی رشته آموزش زبان، تعیین نیازها می باشد. واقعیت امر این است که تاکنون سازمانی که به صورت علمی عهده دار تعیین اهداف آموزش زبان انگلیسی در کشور باشد رسماً مشخص نشده است. صرف نظر از یک سری کلی گوییها از قبیل یادگیری زبان برای ایجاد ارتباط، یادگیری مهارت خواندن جهت کسب اطلاعات علمی از کتابهای مرجع به زبان اصلی (این نیازها را همه، حتی افراد غیر متخصص هم می توانند ابراز دارند)، متأسفانه نیازهای آموزشی کشور در مورد درس زبان خارجی به طور دقیق تعیین نشده است و یا اینکه بنده بی اطلاع هستم.

البته می توان بر اساس چندین فرضیه آزمایش نشده و در اصل سنت شده، اهدافی را برای یک مقطع آموزشی تعیین کرد. به طور مثال، اکثر اطلاع داریم که هدف از آموزش زبان انگلیسی در مقطع کارشناسی رشته های غیر زبان، ایجاد توانایی خواندن و درک مطالب علمی به زبان اصلی است. میزان موفقیت در رسیدن به این هدف را مطالب تدوین شده و نتایج کلاسهای زبان در دانشگاه های مختلف معلوم می کند. با در نظر گرفتن این اهداف فرضی، دو نتیجه فرضی مبتنی بر تجربه را هم می توان ارائه کرد:

۱. آموزش زبان انگلیسی در سطوح مختلف دانشگاه برای رشته های غیر انگلیسی در عمل ناموفق بوده است چون در صد بالایی از دانشجویان که درس زبان را می گذرانند قادر به خواندن حتی کتابهای ساده علمی به زبان انگلیسی نیستند چه رسد به کتابهای مرجع.

۲. آموزش زبان در دانشگاه بسیار موفق بوده و در صد قابل توجهی از دانشجویان رشته های غیر انگلیسی قادرند در تحقیقات علمی و آموزشی خود از مراجع و منابع به زبان اصلی به خوبی استفاده کنند.

صحت هر یک از این دو نتیجه فرضی را می توان از طریق پژوهشی ساده به روشنی تعیین کرد. چگونگی این پژوهش در محدوده بحث ما نیست بلکه از بحث فوق برای نتیجه گیری در مورد آموزش زبان انگلیسی در سطح کارشناسی استفاده خواهیم کرد.

از آنجا که اهداف آموزشی رشته زبان انگلیسی به دقت تعیین نشده است دانشجویان دوره کارشناسی به جز گذراندن ۱۳۵ یا ۱۴۰ واحد درسی (که تعداد واحد هم عملاً چیزی را ثابت نمی کند) معیار دیگری برای فارغ التحصیلی ندارند. از طرف دیگر اطلاعات هر چند مختصر هم از میزان دانش فارغ التحصیلان این رشته در دست نمی باشد. پس باید صریحاً اعتراف کرد که تعریف دقیقی از میزان تواناییهای علمی، آموزشی و کاربردی یک فارغ التحصیل دوره کارشناسی صورت نگرفته است. بنابراین، بحث در مورد وضع موجود در دوره کارشناسی زبان انگلیسی در حال حاضر به نتیجه نخواهد رسید چون پارامترهای مسأله مورد بحث روشن نیست.

اما شاید ادامه بحث به شکل دیگری مفیدتر و ملموس تر باشد. اگر بتوان اهدافی را برای دوره کارشناسی زبان انگلیسی ولو به صورت فرضی تعیین و محسنات و مضرات آنها را بررسی کرد شاید بتوان راهکارهای عملی تری برای موضوع پیدا کرد.

اهداف آموزشی

اهداف آموزشی را می‌توان به دو طریق کلی تعریف و هر کدام را در عرصه آموزش اجرا نمود.

۱. تدریس زبان انگلیسی به عنوان وسیله ارتباط



هدف از آموزش زبان در دوره کارشناسی زبان انگلیسی، تدریس زبان انگلیسی نه به عنوان علم، بلکه به عنوان وسیله ارتباط است. برای رسیدن به این هدف، باید مطالب آموزشی مناسب تهیه و میزان توانایی ایجاد ارتباط در حد معقول تعریف شود تا بتوان از طریق مطالب مناسب به هدف دست یافت. دنبال کردن این هدف لزوم ایجاد گرایشهای متفاوت فعلی چون زبان و ادبیات انگلیسی، ترجمه و تربیت دبیر را منتفی می‌کند و همه دانشجویان یک برنامه منسجم و مشترک دنبال خواهند نمود. حد معقول توانایی را هم می‌توان با آزمونهای متفاوت چهار مهارت زبان تعیین کرد. به عنوان

مثال می‌توان گفت که فارغ‌التحصیل زبان انگلیسی در حد کارشناسی باید نمره‌ای معادل ۶۰۰ از آزمون استاندارد توفل یا نمره‌ای معادل ۶/۵ از آزمون‌هایی چون آزمون استرالیا و کانادا به دست بیاورد.

از محاسن این هدف که شاید مورد تأیید بسیاری از صاحب‌نظران باشد این است که متولیان امور اطمینان حاصل خواهند کرد که فارغ‌التحصیلان رشته زبان انگلیسی در حد کارشناسی توانایی قابل قبولی در زبان انگلیسی دارند. به عبارتی، پایه‌های دانش زبان محکم شده و می‌توان گرایشهای مختلف را در سطح کارشناسی ارشد بر آن بنا کرد. از طرف دیگر، دانشجویان ورودی این رشته که بر اساس نمرات کلیه دروس و نه فقط انگلیسی وارد این رشته می‌شوند و از توانایی کمی در زبان انگلیسی برخوردارند بتوانند طی سه یا چهار سال دانش و توانش زبان خود را به حد قابل قبول جهانی برسانند.

یکی از انگیزه‌های حمایت از چنین هدفی شاید این باشد که فارغ‌التحصیلان در گرایشهای مختلف زبان انگلیسی نه تنها مطالب مربوط به گرایش خود بلکه دانش عمومی زبان انگلیسی را هم در حد معقول فرا نمی‌گیرند. به عبارتی از اینجا رانده و از آنجا مانده‌اند. یعنی نه انگلیسی خوب می‌دانند و نه ادیب، نه مترجم و نه معلم خوبی هستند. علت عمده این ناکامی در این مسأله نهفته است که برای مترجم شدن یا معلم خوب بودن یا فهمیدن ادبیات انگلیسی اول باید وسیله ورود به این وادیه‌ها که همان توانایی زبان انگلیسی است تأمین شود. به بیان دیگر، بدون دانستن زبان انگلیسی کسی نمی‌تواند مترجم خوبی شود و یا کسی که زبان انگلیسی را خوب نمی‌داند به طور قطع نمی‌تواند معلم انگلیسی خوبی باشد.

حتی می‌توان استدلال کرد که رساندن فارغ‌التحصیلان به حد قابل قبول توانایی زبان فی نفسه هدف با ارزشی است و مسیر دوره‌های تحصیلات تکمیلی را برای اینگونه فارغ‌التحصیلان هموار می‌کند. در این دوره‌ها می‌توان با توجه به توانایی دانشجویان در زبان انگلیسی مسائل علمی گرایشهای مختلف را به راحتی به آنان آموزش داد و چه بسا بتوان به نتایج بهتری دست یافت.

عده‌ای هم شاید بر این باور باشند که دوره‌های تحصیلات تکمیلی برای تربیت متخصصان است و صرف وقت جهت اطلاعات پایه‌ای برای گرایشهای مورد نظر در آن سطح از آموزش که هزینه‌های سنگینی بر دوش متولیان آموزش کشور می‌گذارد در شأن این دوره‌ها نیست.

یکی دیگر از انگیزه‌های حمایت از این هدف و شیوه آموزش شاید نداشتن اساتید مجرب و کارآموده جهت ارائه دروس تخصصی در دوره کارشناسی باشد. با توجه به گسترش دوره‌های تحصیلات تکمیلی در سطوح کارشناسی ارشد و دکتری اکثر اساتید با تجربه به‌طور طبیعی برای تدریس در این دوره‌ها انتخاب می‌شوند و نتیجه آنکه دوره کارشناسی دچار فقر علمی می‌شود. بنابراین ارائه درسهای تخصصی در سطح کارشناسی مشکل‌ساز خواهد بود.

البته هم هدف و هم دلایل تا حدی منطقی به نظر می‌رسد. اما این شیوه برخورد با آموزش دانشگاهی زنگ خطر بزرگی برای دانشگاه است و آن اینکه آموزش دانشگاهی را تا حد آموزش در یک آموزشگاه زبان تنزل می‌دهد. به‌علاوه می‌توان اینگونه استدلال کرد که دانشگاه محل دانش و پویایی است و پرداختن به خود زبان هدف با ارزشی برای تحصیلات دانشگاهی نیست. برای رسیدن به هدف کسب توانایی زبان در حد قابل قبول جهانی نیازی به ساختار دانشگاهی نیست و هر کس به هر وسیله‌ای که بتواند زبان را یاد بگیرد مجاز به دریافت دانشنامه لیسانس می‌گردد که در این صورت واژه "دانشنامه" باید از مدرک فارغ‌التحصیلان حذف شود چون دانشی به دانشجویان داده نشده است.

۲. آموزش زبان انگلیسی جهت تربیت متخصصان عمومی

هدف دیگر از آموزش زبان انگلیسی در سطح کارشناسی، تربیت متخصصان عمومی در گرایشهای مختلف ترجمه، ادبیات، و تربیت معلم است. این تعریف تقریباً مبنای خط و مشی فعلی آموزش زبان انگلیسی در کشور می‌باشد که به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، دانشگاه در رسیدن به این هدف موفقیتی به دست نیاورده است. ناموفق بودن دانشگاه را هم باید در مجموعه عوامل مختلف که اثر مستقیمی در موفقیت یک برنامه آموزشی می‌تواند داشته باشد بررسی کرد. در اینجا فقط به ذکر دو عامل اکتفا می‌کنیم.

اولاً برای ورود به رشته زبان انگلیسی در هر گرایشی معیار تخصصی زبان وجود ندارد. به این معنا که دانشجویان رشته‌های زبان انگلیسی از تواناییهای اولیه که لازمه گذراندن درسهای تخصصی رشته‌های مختلف است برخوردار نیستند. به‌طور مثال دانشجویی که با توانایی بسیار ضعیف در زبان وارد این رشته می‌شود چگونه می‌تواند کتابهای ادبی بخواند یا ترجمه کند و یا کتابهای مختلف مربوط به تربیت دبیر را مطالعه کند. ثانیاً برای جبران این نقیصه، متخصصان محترم در شورای برنامه‌ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی پس از سالها تلاش به این نتیجه رسیده‌اند که تعداد قابل توجهی از واحدهای دوره کارشناسی را در هر سه گرایش به آموزش و تقویت زبان انگلیسی عمومی دانشجویان اختصاص دهند. علی‌رغم محاسن زیادی که این برنامه داشته است، نقص عمده آن این بوده است که فارغ‌التحصیلان نه انگلیسی عمومی خوب بلد هستند نه ادبیات نه ترجمه و نه حتی مهارتهای دبیری

دارند. چون این فارغ‌التحصیلان نهایتاً به خدمات آموزشی و علمی در کشور می‌پردازند، لطمه بزرگی بر پیکر آموزش زبان در کلیه مراکز آموزشی (دولتی و غیر دولتی) وارد می‌شود زیرا یک معلم انگلیسی هم باید زبان انگلیسی بداند و هم از روشهای تدریس، ساختار زبان، جامعه‌شناسی زبان، چگونگی فرایند یادگیری، و سایر موارد مربوط به حرفه مدرسی اطلاع داشته باشد در صورتی که فارغ‌التحصیلان عملاً در هر دو جنبه ضعف آشکاری دارند.

بنابراین، ساختار فعلی برنامه‌های آموزشی زبان انگلیسی به دلیل عدم موفقیت نیازمند بازبینی و تجدید نظر است.

راهکارهای عملی

برای پیشرفت و بهبود وضعیت آموزش زبان انگلیسی در دانشگاهها پیشنهادهای زیر قابل بررسی است.

۱. سازمان سنجش و آموزش کشور می‌تواند برای داوطلبان ورود به رشته زبان انگلیسی معیارهایی فراتر از زبان عمومی که برای همه رشته‌های دانشگاهی ضروری است در نظر بگیرد. علی‌رغم مشکلات اجرایی که ممکن است در این مسیر پیش بیاید به نظر من ارزش نجات این رشته را دارد. این معیار به دو صورت می‌تواند اعمال شود:

الف. علاوه بر آزمون عمومی، آزمون اختصاصی ویژه رشته زبان انگلیسی تهیه و به علاقه‌مندان ورود به رشته زبان داده شود تا داوطلبانی که قصد ورود به رشته زبان را دارند در این آزمون شرکت و بر اساس جمع نمرات این دو آزمون در رشته زبان پذیرفته شوند. این اقدام چند جنبه مثبت دارد. اولاً فقط علاقه‌مندان به این رشته در آزمون اختصاصی آن شرکت می‌کنند و ثانیاً آنان که توانایی قابل قبولی در زبان دارند در رشته زبان انگلیسی پذیرفته می‌شوند. ثالثاً دانشگاه‌ها مجبور به صرف هزینه‌های هنگفت جهت آموزش زبان عمومی نخواهند شد.

ب. برای ورود به رشته زبان انگلیسی ضرایب دروس آزمون سراسری به گونه‌ای محاسبه شود که ضریب درس زبان انگلیسی به صورت چشمگیری بالاتر از ضریب درسهای دیگر باشد و دانشجویان بر اساس این نمره‌ها بتوانند در این رشته به ادامه تحصیل بپردازند.

۲. اگر مسائل اجرایی در سازمان سنجش به دلیل تعداد بسیار زیاد داوطلبان مانع از اجرای آزمون جداگانه‌ای شود، این مسؤلیت به عهده دانشگاهها و بخصوص دانشکده‌های زبان گذارده شود. در این صورت از تمام دانشجویان ورودی امتحان جامعی به نام طبقه‌بندی به عمل آید و آنان که از معیار قابل قبول جهت ادامه تحصیل در هر یک از گرایشها برخوردار نیستند وارد دوره‌های جبرانی شوند و هیچ دانشجویی مجاز نباشد بدون گذراندن این دوره‌ها و رساندن سطح زبان خود به معیار قابل قبول، درسهای اصلی این رشته را انتخاب و یا به ادامه تحصیل بپردازد. ممکن است اجرای این برنامه‌ها هم برای دانشگاه پر هزینه باشد و هم بر تعداد سنوات تحصیلی دانشجویان بیفزاید که برای رفع این

مشکلات می‌توان هزینه اندکی برای کلاسهای جبرانی دریافت کرد و مدت زمان این دوره را جزء سنوات تحصیلی دانشجوی به حساب نیآورد.

راهکارهای فوق در صورت اجرا می‌تواند در بهبود وضع آموزش انگلیسی مفید باشد اما راه حل سومی هم وجود دارد:

برای رهایی از مشکلات ناشی از ضعف توانایی زبان که منجر به ایجاد مشکلات آموزشی در گرایشهای مختلف می‌گردد می‌توان به جای گرایشهای متفاوت در برنامه چهارساله کارشناسی انگلیسی برنامه‌ای مستقل به نام کارشناسی زبان علمی (آکادمیک) طراحی کرد. هدف این برنامه تربیت افرادی خواهد بود که زبان انگلیسی دانشگاهی را فرا می‌گیرند. با توجه به تفاوت‌های عمده‌ای که بین زبان دانشگاهی و زبان عمومی وجود دارد، این برنامه نقایص موجود را تا حد مطلوبی برطرف خواهد کرد. با توجه به اینکه دنیای امروز به‌طور جدی زبان دانشگاهی را به‌عنوان پیش‌فرض اولیه تحصیل در رشته‌های مختلف انگلیسی دنبال می‌کند، می‌توان با ارائه این برنامه گرایشهای مختلف را به سطح کارشناسی ارتقاء منتقل کرد.

در خاتمه باید اذعان داشت که موفقیت برنامه آموزشی، هر چقدر که با دقت تهیه شود، همانطور که در ابتدا بدان اشاره شد با پارامترهای دیگری چون تربیت مدرس، ارزشیابی، و محتوای مطالب آموزشی بستگی دارد. بنابراین لازمه تحول در هر زمینه‌ای، تحول در زمینه‌های دیگر است. با امید به اینکه روزی برنامه آموزش زبان ضمن متحول شدن، پاسخگوی نیازهای جامعه پویای کشورمان هم باشد. □

دکتر محمد حسین کشاورز

دانشگاه تربیت معلم

ابتدا وظیفه خود می‌دانم که از سردبیر محترم مجله مترجم تشکر کنم که به بنده فرصت داده‌اند تا نظرات خود را در زمینه سؤال مطرح شده در این میزگرد ابراز دارم.

قبل از پرداختن به موضوع اصلی بیان این نکته را ضروری می‌دانم که برنامه‌ریزی دقیق و علمی باید مبتنی بر نیازها و خواستههای فراگیران و متناسب با شرایط سنی و پیشینه تحصیلی آنها باشد. متأسفانه تاکنون این اصل مهم در برنامه‌ریزیهای آموزشی در ایران چندان مورد توجه قرار نگرفته است. شاهد این ادعا خیل عظیم دانش‌آموزان و دانشجویانی است که برای فراگیری زبان به مؤسسات خصوصی رو می‌آورند چراکه برنامه‌های رسمی آموزش زبان را مطابق با خواستها و نیازهای خود نمی‌یابند. لذا جا دارد مسئولان آموزشی قبل از تهیه و تدوین برنامه‌های آموزشی متغیرهای فوق را مدنظر قرار دهند تا

برنامه‌های هدفمند و سودمند ارائه دهند.

و اما در مورد سؤال اصلی میزگرد، بنده معتقدم اختصاص دو سال اول دوره کارشناسی زبان در سه گرایش مترجمی، ادبیات و آموزش زبان به تقویت مهارت‌های چهارگانه زبان، به‌رغم کاستی‌های ممکن در برنامه موجود، تصمیمی نابخردانه نبوده است چراکه این دو سال می‌تواند - و در بسیاری موارد توانسته است - دانشجویان را برای فراگیری موضوعات تخصصی‌تر گرایش خود آماده کند مشروط بر آنکه موانع موجود برطرف گردد. اکنون به شرح عوامل اصلی‌ای می‌پردازیم که مانع اجرای صحیح برنامه‌های آموزشی دانشگاهی به‌طور عام و برنامه زبان انگلیسی به‌طور خاص می‌شود.

۱. معیارهای مربوط به گزینش دانشجو

گزینش دانشجو باید صرفاً بر اساس معلومات و علایق دانشجو باشد و هیچ‌گونه معیار دیگری در آن دخیل نباشد. بسیاری از داوطلبان کنکور صرفاً بخاطر اینکه راهی به دانشگاه بیابند برخی از رشته‌ها را که شانس قبولی بیشتری در آن می‌بینند انتخاب می‌کنند بدون آنکه علاقه چندانی به آن رشته‌ها داشته باشند. درصد بالایی از داوطلبان نیز به طرق دیگری راه ورود به دانشگاه را پیدا می‌کنند. سازمان سنجش نیز، خواسته یا ناخواسته، احتمالاً معیارهای دیگری، غیر از معیارهای علمی، در گزینش دانشجو ملحوظ می‌دارد. نتیجه این سیاست تفاوت فاحش در سطح معلومات



پذیرفته‌شدگان دانشگاه‌هاست که مشکلات عدیده‌ای برای مدیران آموزشی و استادان و حتی خود دانشجویان به بار می‌آورد. در یکی از سالهای اخیر، نمره خام انگلیسی دانشجویان ورودی زبان در دانشگاه تربیت معلم بین ۱۱ تا ۹۸ متغیر بود!! هیچ دلیل علمی قانع‌کننده‌ای برای چنین تفاوت فاحشی در گزینش داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها نمی‌توان یافت. همین امر به تنهایی می‌تواند معضلی از لحاظ آموزشی ایجاد کند و اثرات منفی زیادی در روند آموزش به وجود بیاورد. برنامه آموزشی هر چقدر علمی و دقیق باشد و استاد هر چقدر مسلط و کارآمد باشد نخواهد توانست شرایط مطلوب آموزشی را در چنین وضعیتی فراهم آورد. از سویی اگر استاد بخواهد سطح کلاس را در حدی در نظر بگیرد که برای دانشجویان ضعیف قابل استفاده باشد دانشجویان قوی و برتر رفته رفته انگیزه و علاقه خود را از دست می‌دهند چرا که در می‌یابند انتظاراتی که از دانشگاه داشته‌اند برآورده نمی‌شود. از سوی دیگر چنانچه استاد بخواهد رضایت دانشجویان برتر را جلب کند دانشجویان ضعیف دچار یأس و افسردگی می‌شوند و احساس عقب‌افتادگی و ناکامی می‌کنند. در هر دو صورت، شرایط نامطلوبی که ناشی از گزینش نادرست است بر کلاس حاکم می‌شود. نتیجه این امر در مورد رشته زبان آن است که اهداف آموزشی

برنامه موجود، یعنی ایجاد توانش زبانی لازم و مطلوب در دو سال اول و فراهم کردن زمینه درک مطالب تخصصی در دو سال آخر، تحقق نمی‌یابد.

۲. معیارهای مربوط به گزینش استاد

اهداف یک برنامه آموزشی، هر چند دقیق و علمی تهیه شده باشد، در صورتی که نیروی انسانی کارآمدی برای اجرای آن وجود نداشته باشد تحقق پیدا نمی‌کند. لذا در تأمین نیروی انسانی برای دانشگاهها باید نهایت دقت مبذول شود.

به عقیده بنده، در گزینش استاد نه تنها باید بر صلاحیتها و قابلیتهای علمی داوطلب تأکید شود بلکه باید توان تدریس او و داشتن مهارت‌های مربوط به فن معلمی و هنر کلاس‌داری نیز مورد توجه قرار گیرد و فقط در شرایط مساوی اولویت‌هایی که در آیین‌نامه استخدامی به آن اشاره شده است ملحوظ شود. فردی که خارج از معیارهای تخصصی و علمی به کسوت استادی دانشگاه درآید مشکلات عدیده‌ای برای گروه آموزشی مربوطه و دانشجویان به بار خواهد آورد، مشکلاتی که شاید تا پایان دوران خدمت آموزشی وی در دانشگاه پابرجا بماند.

در برنامه‌ای که نگارنده به عنوان مدیر آموزشی ارائه داده‌ام، استخدام اعضای هیأت علمی را منوط به گذر موفقیت‌آمیز از مراحل چهارگانه زیر دانسته‌ام:

۱. آزمون کتبی شامل مهارت‌های زبان
۲. آزمون کتبی از دروس تخصصی مانند روش تدریس زبان و زبان‌شناسی
۳. مصاحبه علمی
۴. نشان دادن تواناییهای تدریس و فنون معلمی طی یک یا دو نیمسال تحصیلی بر اساس نظر سنجی از دانشجویان و ارزشیابی مدیریت گروه.

علاوه بر همه اینها، باید ویژگیهای شخصیتی، شأن و منزلت اجتماعی و توان عضو هیأت علمی جدیدالاستخدام در ایجاد ارتباط سالم و صمیمی با دانشجویان در دوران خدمت آموزشی وی مورد بررسی و ارزشیابی قرار گیرد و تبدیل وضعیت او از رسمی آزمایشی به قطعی باید منوط به احراز شرایط لازم و مطلوب باشد. باید در نظر داشت که لازمه معلم خوب بودن تنها داشتن سواد و معلومات نیست بلکه متغیرهایی که به آنها اشاره شد از اهمیت بسزایی برخوردار است.

بدیهی است وقتی اعضای هیأت علمی بدانند که کار آنان مورد ارزشیابی قرار می‌گیرد در جهت اعتلای آموزشی و رفع نواقص و کمبودهای خود تلاش خواهند کرد تا بتوانند رضایت دانشجویان و مدیریت گروه را از لحاظ علمی و آموزشی جلب کنند. البته این امر مستلزم دادن اقتدار و اختیار توأم با مسؤلیت به مدیران گروه‌های آموزشی و کمیته‌های تخصصی است که متأسفانه در برخی دانشگاهها از

چنین روندی (مدیریت از پایین به بالا) استقبال نمی‌شود.

۳. مشکلات غیر تحصیلی دانشجویان

اغلب دانشجویان با مشکلات فراوانی در دوران تحصیل خود دست و پنجه نرم می‌کنند. از آن جمله است مشکل مسکن، دوری از والدین (در مورد دانشجویان شهرستانی)، مشکلات معیشتی و زندگی پر دردسر در شهرهای بزرگی چون تهران. شاید بتوان گفت دانشجویانی که با فراغ بال به ادامه تحصیل می‌پردازند در اقلیت محض به سر می‌برند. لذا دانشجویی که با نگرانیها و مشغله‌های فکری متعدد در سر کلاس درس حاضر می‌شود طبیعی است که نمی‌تواند از تمرکز ذهنی لازم و آمادگی کافی برای فراگیری مطالب درسی برخوردار باشد و این امر بتدریج باعث می‌شود که پس از مدتی دانشجو احساس کند عقب افتاده است و بر مشکلات و ناکامیهایش افزوده شود. لذا تا زمانی که امکانات رفاهی بیشتری برای دانشجویان فراهم نشود به گونه‌ای که بتوانند با فراغ خاطر بیشتری به ادامه تحصیل بپردازند اهداف برنامه آموزشی به نحو مطلوب تحقق پیدا نخواهد کرد. از طرفی غنا بخشیدن به امکانات آموزشی از جمله منابع کتابخانه‌ای و رایانه‌ای می‌تواند به انگیزه دانشجویان برای تلاش و مطالعه بیشتر بیفزاید.

پیشنهادات

راهکارها و پیشنهادهای زیر به منظور اجرای دقیق برنامه‌های آموزشی و تحقق اهداف آنها ارائه می‌شود:

۱. پیشنهاد می‌شود علاوه بر کنکور سراسری، به دانشگاه‌ها اجازه داده شود در جهت اهداف آموزشی خود و مقتضیات رشته‌های آموزشی موجود از بین داوطلبان معرفی شده توسط سازمان سنجش گزینش به عمل آورند. بدین ترتیب که سازمان سنجش دو برابر ظرفیت هر رشته به دانشگاهها داوطلب معرفی کند تا دانشگاهها و گروههای آموزشی بتوانند بر اساس معیارهای تخصصی خود نیمی از آنها را انتخاب کنند.
۲. در رشته مترجمی زبان، علاوه بر بالا بودن ضریب زبان انگلیسی باید معیارهای دقیق تری برای سنجش معلومات داوطلبان در زبان فارسی در نظر گرفته شود چرا که لازمه مترجم خوب شدن علاوه بر نکات تخصصی مربوط به فن مترجمی، تسلط به هر دو زبان است.
۳. در مورد رشته دبیری زبان، علاوه بر شرایط علمی، شرایط جسمانی لازم نیز باید در نظر گرفته شود. دست اندرکاران آموزشی در گذشته برای این موضوع، بویژه در برخی رشته‌ها، اهمیت خاصی قائل بودند. به عنوان مثال، دانشسرای عالی سابق تهران پس از کنکور سراسری، داوطلبان (یعنی دبیران آینده کشور) را مورد معاینات پزشکی دقیق قرار می‌داد و چنانچه داوطلبی از شرایط جسمانی مطلوب برخوردار نبود او را به رشته‌ای غیر دبیری سوق می‌داد. طبیعی است معلمی که مثلاً ۵۰ درصد ناشنوایی

خود را از دست داده باشد نمی تواند عکس العمل مناسبی به سؤالات دانش آموزان در کلاس درس نشان دهد. متأسفانه این روش اصولی امروزه به بوته فراموشی سپرده شده است و هر کس با هر شرایطی دو طلب احراز هر شغلی می شود، ولو اینکه آمادگی آن را نداشته باشد.

حاصل کلام آنکه در صورت احراز شرایط فوق و رفع موانع موجود برنامه دوره کارشناسی زبان گرایشهای سه گانه می تواند به اهداف خود نایل شود. □

دکتر جلیل بانان صادقیان

دانشگاه علامه طباطبایی

از من خواسته اید در میزگرد غیر حضوری شما شرکت کنم و با در نظر گرفتن پیش فرض زیر به پرسش میزگرد پاسخ دهم.

پیش فرض: برنامه های چهار ساله آموزش زبان انگلیسی دانشگاههای ایران در مقطع کارشناسی بر این فرض استوار است که دانشجویان در دو سال نخست زبان انگلیسی را یاد می گیرند و در دو سال آخر با استفاده از آن مطالبی درباره ترجمه، دبیری زبان خارجی و ادبیات بیاموزند.

پرسش میزگرد: این فرض را چگونه ارزیابی می کنید؟

در مقدمه ای که خود نگاشته اید چنین اظهار نظر شده است:

"بنده معتقدم، که حتی در شرایط مطلوب، دو سال برای یادگیری زبانی خارجی در حدی که بتوان آن را وسیله ای برای یادگیری مطالبی تخصصی قرار داد، کافی نیست. زبان را باید جدا از هر گرایشی به عنوان موضوعی مستقل در سطح کارشناسی تدریس کرد. با این کار هم دانش زبان آموز از زبان عمق پیدا می کند و هم زبان آموز در یادگیری دروس تخصصی دچار ناکامی نمی شود و دوره چهار ساله آموزش زبان برای او دوره های شیرین و مفید خواهد بود."

در دفاع از این نظر، نکاتی را بیان داشته اید که خلاصه ای از آن را در اینجا نقل می کنم. نوشته اید:

"- جمع دو برنامه آموزش زبان و مترجمی انگلیسی در یک برنامه نه آموزش زبان است و نه آموزش ترجمه. ناموفق بودن برنامه "تربیت مترجم" در سی سال گذشته بهترین گوه این مدعا است..." - (برنامه) گرایش ادبیات بیش از (برنامه) گرایش مترجمی هم برای دانشجوی و هم برای استاد ناکام کننده است. دانشجوی فقط پس از دو سال انگلیسی خواندن باید شعر انگلیسی، رمان نمایشنامه، نقد ادبی، ... بخواند در حالی که نه آنقدر انگلیسی می داند که این متون را مستقیماً بخواند و درک کند و نه آنقدر از نقد ادبی طرفی می بندد چون زمینه ندارد."

"- برنامه گرایش دبیری بیش از دو گرایش دیگر به اهداف اساسی آموزش زبان یعنی آموزش مهارتهای

چهارگانه نزدیک تر است، با این حال ... اگر به جای آموزش زبان ذهن دانشجو (ی دبیری) را از مفاهیم و نظریه‌هایی در مورد آموزش زبان پرکنیم ... از او معلم خوبی نساخته‌ایم."

پاسخ من به پرسش میزگرد:

برخلاف نظر ارائه شده در مقدمه شما، معتقد هستم:

- برای تکمیل دانش و مهارت‌های زبان خارجی تاحدی که بتوان از آن برای کسب شرایط و ویژگیهای حرفه‌ای همچون مترجمی و دبیری استفاده کرد، مدت زمان این برنامه کافی است.
- تکمیل دانش و مهارت زبان خارجی طبیعی تر انجام می‌پذیرد، اگر آموزش آن همراه با آموزش یک گرایش با محتوایی کاربردی و مفید باشد.
- اهداف اصلی برنامه‌های کارشناسی زبان انگلیسی "تربیت" مترجم، دبیر و منتقد ادبی نیست بلکه دادن "آموزش و فرهنگ مناسب" و "آماده سازی" برای مترجم و دبیر شدن و شناخت ادبیات است.
- ایرادهای بنیادی این برنامه‌ها در مدت زمان آن، نه در ادغام و همزمان شدن آموزش زبان با آموزش مترجمی است. ایراد این برنامه در عواملی است که در آخر این نوشته اشاره‌ای کوتاه به تعدادی از آنها خواهم داشت. نخست برای روشن تر شدن مطالب فوق ذکر چند نکته را لازم می‌دانم.
- درست نیست که فرض کنیم آموزش انگلیسی از دانشگاه آغاز می‌شود و نتیجه بگیریم که دو یا چهار سال تحصیل برای تسلط بر زبان خارجی کافی نیست. درست است که دانشجویان در بدو ورود به دانشگاه انگلیسی را در حد ضعیف یا متوسط بلد هستند ولی این درست نیست که آموزش انگلیسی در دانشگاه باید از صفر شروع شود و کلی هزینه، انرژی و وقت تلف شده در آموزش دبیرستانی را پذیرا باشیم. باید اهداف آموزش زبان خارجی در هر یک از مقاطع تحصیلی تعریف شده و قابل دستیابی باشند.
- اختصاص دو سال نخست به کسب مهارت‌های زبان و دو سال آخر برای استفاده از آنها در یادگیری مطالب تخصصی یک تقسیم بندی طبیعی و قابل دفاع می‌باشد ولی شاید بهتر باشد از ابتدا یک نوع ادغام محتوا و زبان انجام پذیرد. در آغاز تأکید بر مهارت‌ها و در سالهای آخر تمرکز بر کاربرد آن و یادگیری مطالب اختصاصی باشد. به هر حال، در مقطع کارشناسی نباید آموزش زبان و محتوا را از هم جدا دانست.
- نکته بعدی درباره برداشت نادرست از اهداف برنامه‌های زبان در مقطع کارشناسی است و اغلب دیده می‌شود که به این برنامه‌ها با عنوان "تربیت مترجم" یا "تربیت دبیر" اشاره می‌شود. یک برنامه آموزشی در سطح کارشناسی تنها می‌تواند دانشجو را برای مترجم یا دبیر بودن آماده سازد، او را با دانش، شرایط و ویژگیهای لازم آشنا کند. راه درست تجربه کردن را به او بیاموزد تا دانشجو بتواند به کمک آموزش و تجربیات بعدی در راه مترجم یا دبیر بودن قدم بردارد. درک نکردن و یاد درک نادرست تفاوت بین دوره آمادگی برای مترجمی و دوره‌ای که فارغ التحصیل آن "مترجم" یا "دبیر" محسوب شود ما را در تدوین و

تهیه برنامه‌های متناسب و مؤثر آموزشی به بیراهه خواهد کشاند. پس خلاصه کنیم: به عقیده من ایراد برنامه‌های کارشناسی زبان انگلیسی با گرایشهای مترجمی، دبیری و ادبیات در مدت زمان آنها، یا ادغام آموزش زبان با آموزش مثلاً مترجمی نیست. به نظر من ایراد اصلی این برنامه‌ها در شناخت نادرست از "زبان و آموزش زبان خارجی" است: تقسیم زبان به مهارتهای چهارگانه و برنامه‌ریزی برای آموزش مستقل هر یک از آنها چه از نظر عملی و چه از دید نظری قابل توجیه نیست.

در سطح و مقطع دانشگاهی و کارشناسی، آموزش زبان حتماً باید با آموزش محتوا و گرایش ادغام شده باشد تا تکمیل دانش و مهارتهای زبانی به طور مؤثر عملی گردد. تعدد هدفها در این برنامه کارشناسی موجب شده است که به هیچ یک از آنها آنطوریکه شایسته است نرسیم. به طور مثال در برنامه زبان انگلیسی با گرایش مترجمی یا ادبیات نزدیک به ۱۲ واحد درس عمومی، ۴ واحد روش تدریس، ۴ واحد بررسی آثار ترجمه شده اسلامی، ... هست. البته اینها ایراداتی است که به خود برنامه آموزشی وارد است. اگر در کنار آنها دیگر عوامل بازدارنده اجرا و ارزیابی برنامه مثل نبود دوره‌های تربیت استاد، کتاب و مطالب درسی خوب، تحقیق به منظور تجدید نظر در برنامه، راههای گزینش دانشجو را در نظر بگیریم قبول خواهید کرد که اگر با استفاده از این برنامه‌ها تعداد کمی دبیر، مترجم یا علاقمند به ادبیات انگلیسی از آب درآمده‌اند بیشتر به معجزه شبیه است.